

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در باره بحران فروپاشی جمهوری اسلامی و تحرکات ائتلافی نیروهای سیاسی

شکست پروژه اصلاحات؛ تصفیه های درون حکومتی؛ آگاهی مردم نسبت به اصلاح ناپذیری رژیم و رویگرداندنشان از اصلاح طلبان؛ وخامت بیش از اندازه وضع معیشتی و اقتصادی مردم؛ تشدید سرکوب و خفقان؛ خط و نشان کشیدن های اتحادیه اروپا در مورد نقض حقوق بشر؛ محاصره جغرافیائی توسط ایالات متحده آمریکا و تهدیدات آن؛ وعواقب بر هم ریختن ثبات منطقه- که جنگ عراق می تواند مقدمه آن باشد؛ بحران های مزمن جمهوری اسلامی در سه عرصه درون حکومتی؛ رابطه مردم و حکومت؛ و در عرصه بین المللی را به بحران فروپاشی فرا رویانده؛ تقابل پائین با بالا و قطبی شدن کل جامعه در برابر کل حکومت را سرعت داده اند.

بحران فروپاشی رژیم اسلامی و شتاب قطبی شدن جامعه در برابر حکومت؛ در شرایطی رخ می دهند که فقدان یک جایگزین بالفعل حکومتی و چشم اندازی از فردای پس از این رژیم؛ حفرة فراخی را در پیش پای مردم برای پریدن از روی لاشه نیمه جان جمهوری اسلامی ایجاد کرده اند.

در این شرایط؛ شاهد دو دسته کلی از تلاش برای مداخله در بحران فروپاشی رژیم و تقابل جامعه با کل حاکمیت هستیم: یکی از جانب جناح های حکومتی یا غیر حکومتی طرفدار رژیم؛ به قصد مهار بحران فروپاشی و آشتی دادن مردم با رژیم؛ و دیگری از جانب مخالفان رژیم و به قصد پر کردن خلاء آلترناتیو و ایفای نقش در معماری نظام پس از جمهوری اسلامی.

جناح مقتدر ولایت مطلقه؛ برای مقابله با چالش های سرنوشت ساز درونی و بیرونی و مهار بحران؛ راهی بجز تشدید ارباب و خفقان و سرکوب، تصفیه های درون حکومتی، قلع و قمع اردوی اصلاح طلبان و کوتاه کردن دست آنان از امکاناتی که ممکن است سر پلی برای بروز اعتراضات و تشکل لایه هائی از مردم باشد؛ نمی شناسد. در حالی که بخشی از اصلاح طلبان، با مشاهده شکست اصلاحات، ریزش نیروهای خود و قطبی شدن جامعه در برابر کل حاکمیت، برای حفظ خود و نظام اسلامی راهی بجز تبعیت و تمکین به جناح صاحب قدرت نمی بینند، بخش دیگری از اصلاح طلبان به فکر ایجاد ائتلاف گسترده و فراگیر از نیروهای اصلاح طلب درون حکومت، نیروهای در حال ریزش از اصلاح طلبان، نیروهای مرسوم به ملی- مذهبی، و استحاله طلبان خارج از کشور افتاده اند تا با گردآوری نیرو، وزنه ای برای مقاومت در برابر یکه تازی جناح حاکم درست کرده، از یکطرف لبه شمشیر سرکوب طرفداران جمهوری اسلامی را کند سازند، از طرف دیگر برای مشروطه کردن ولایت مطلقه فقیه فشار آورند، و با آزمودن آزموده، مردم را چند صباحی دیگر به امکان پذیر بودن یک حکومت اسلامی معتدل و مداراگر، امیدوار سازند، و بالاخره با علم کردن یک آلترناتیو درونی برای قدرت مسلط کنونی؛ ایالات متحده آمریکا را از فکر براندازی جمهوری اسلامی منصرف کنند. علیرغم این که عقب نشینی های موردی ی جناح مسلط در برابر فشارهای سنگین (چه داخلی و چه بین المللی) نشان می دهند که اقتدار این جناح شکننده است و در مواردی امکان تحمیل عقب نشینی هائی به آن وجود دارد، اما ماهیت حکومت دینی، تناقضات ذاتی جمهوری اسلامی، تجربه محتوم شکست پروژه اصلاح رژیم، و از همه عریان تر و گویاتر، بیزاری اکثریت عظیم مردم ایران- بخصوص زنان و جوانان- از هر نوع و شکلی از

حکومت دینی، برای آن که چنین ائتلافی به اهدافش دست پیدا کند؛ بختی بیشتر از ائتلاف "دوم خرداد" باقی نمی گذارند که از پشتوانه توده ای عظیمی هم برخوردار بود. در قطب مخالف جمهوری اسلامی، یارگیری ها و تحرکات ائتلافی- به دلایل روشن- فعلاً در خارج از کشور است که امکان بروز دارند.

سلطنت طلبان- که تنها بخاطر فقدان یک جایگزین بالعفل و مقبول برای مردم، جرأت می یابند از روسیاهی مفرط رژیم اسلامی، خود را روسفید بنمایانند و در این خلاء روی غریزه ترجیح بد به بدتر حساب باز کنند در این اواخر، بخصوص با تهدیدات و محاصره کامل ایران توسط ایالات متحده آمریکا و پیاده شدن سناریوی افغانستان و شایعه بازگشت ظاهرشاه، خواب احیای سلطنت در ایران را قابل تعبیر پنداشته؛ به تقلاها و تحرکات سیاسی و تبلیغاتی خود شدت داده اند. آنان اگر چه از بوی کبابی که از افغانستان شنیده بودند بور شدند، اما روی حمایت ها و پشتگرمی های امپریالیست ها و صهیونیست ها بعنوان عامل خارجی، و روی اثرات سرنگونی طالبان در افغانستان توسط آمریکا بر افکار عمومی بخشی از جمعیت ایران بعنوان یک زمینه داخلی حساب می کنند. آنان با شعار "امروز فقط اتحاد" در پی آن اند که ضمن منع کردن مردم از اندیشه در باره گذشته و آینده سلطنت در ایران، یک اتحاد فراگیر ملی را زیر پرچم رضا پهلوی شکل دهند و اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به فرش قرمزی زیر پای مدعی تاج و تخت تبدیل کنند. آنچه اخیراً رضا پهلوی با عنوان "میثاق با مردم" منتشر کرده است، دفاعیه ای است از نظام پیشین و تبرئه آن در سایه پلشتی مفرط جمهوری اسلامی، محکوم کردن ضمنی مردمی که انقلاب کرده و آن رژیم را به زیر کشیدند از موضع حق به جانب و طلبکار، و دعوت برای ندامت و جبران آن خطا؛ از طریق اعتماد کردن به وعده هائی که او برای آینده می دهد.

علاوه بر ارتباطات و تکیه گاه های بین المللی، برخورداری از رسانه های کلان و پول بی کران، پاره ای از ناممکن ها را برای سلطنت طلبان ممکن، و دشواری ها را آسان می کنند، امکاناتی که اپوزیسیون دمکرات و مترقی رژیم؛ در وضعیت پراکندگی فاقد آن است. وظیفه نیروهای سیاسی کمونیست؛ دمکرات و مترقی با دست رد زدن به سینه سلطنت طلبان خاتمه نمی یابد.

ترویج جمهورمردم و جمهوری بعنوان یک اصل پایه ای برای حاکمت مردم، به موازات افشای همه جانبه ماهیت سلطنت طلبان و مقاصد آنان- بخصوص برای نسلی که رژیم گذشته را تجربه نکرده است- ضرورت و اهمیت بسیار دارد.

مسعود رجوی، به نوبه خود یک "جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی" ساخته و از همه "نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب" خواسته است که با پیوستن به آن، عزم و توان خود را در همبستگی برای سرنگونی رژیم به "آزمایش" بگذارند. دعوت به تشکیل جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی رژیم، در درجه اول اعترافی است به شکست شورای ملی مقاومت که قرار بود کار همین جبهه را بکند. در درجه دوم اعترافی است به بن بست استراتژی نظامی مجاهدین که قرار بود تهران را بدون کمک دیگران با ارتش آزادیبخش اش فتح کند. ارائه چنین طرحی حکایت از یک بن بست غیر قابل حل با امکانات و مکانیسم های درونی دارد که سازمان مجاهدین را علیرغم اکراه استراتژیک اش ناگزیر از رویکرد به بیرون کرده است. سازمان مجاهدین که سالها بود در پناه و در خدمت دستگاه امنیتی- نظامی رژیم بعث، در عراق زمینگیر شده بود، حالا که رژیم صدام حسین در معرض جنگ و

سرنگونی قرار گرفته و خود سازمان مجاهدین خلق هم در لیست تروریسم دولت آمریکا قرار دارد، اساساً موجودیت خود و بخصوص رهبری اش را در خطر می بیند و این در شرایطی است که نه یک بند انگشت جا برای خود در افکار عمومی مردم ایران باقی گذاشته است، نه رهبری و دم و دستگاهش را بخاطر قرار داشتن در لیست تروریسم، به راحتی در کشورهای دیگر پذیرا خواهند شد؛ نه امکان خواهد داشت که با ارتش صدام ساخته اش به کشور دیگر اسباب کشتی کند. از شورای ملی مقاومت هم جز اسمی باقی نمانده و موجودیت و موضوعیت اش را از دست داده است. در چنین وضعیت وخیمی که سازمان مجاهدین در حلقه آتش گیر کرده و سرنوشت اش می رود تا با سرنوشت صدام حسین رقم بخورد، فراخوان به یک "جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی"، چیزی بجز فراخوان برای ایجاد یک جبهه همبستگی ملی با سازمان مجاهدین خلق نیست، تا با اعتبار و مشروعیتی که این جبهه به آن اعطا می کند، خود را نه یک سازمان تروریست، بلکه سیاسی، مورد قبول و حمایت اپوزیسیون آزادیخواه و دمکرات- و صد البته ستون فقرات جبهه اپوزیسیون- وانمود کند و با این ترفند، هم در چنگ عراق جبهه همبستگی را سپر خود کرده و جان از مهلکه به در برد؛ و هم در افکار عمومی مردم ایران تصویر چرکین خود را بشوید و با سواری گرفتن از اپوزیسیون؛ به حکومت برسد. اما فراخواندن به تشکیل جبهه، بدون اعلام شکست شورای ملی مقاومت، فراخوان به همبستگی برای سرنگونی رژیم بدون انحلال دولت موقت، لغو برنامه های آن و غزل رئیس جمهوراش، محور کردن جدائی دین از دولت و سرنگونی استبداد دینی بدون پس گرفتن "جمهوری دمکراتیک اسلامی"؛ فراخواندن به یک ائتلاف تازه بدون انتقاد از ساختار و روش هایی که منجر به شکست ائتلاف پیشین شدند، و برعکس، تصریح و تاکید بر ابقای همه آن نهادها و ساختارها و پایبندی به همه آن روش ها و منش ها، به خودی خود ترفند بودن این فراخوان را رسوا کرد و ثابت نمود که طرح چنین جبهه ای محصول هیچگونه تغییر و باز بینی و نقد نبوده؛ بلکه "تاکتیکی" است برای نجات همان ساختارها و نهادها و سیاست ها. این فراخوان همانطور که شایسته بود، با بی اعتمادی و بی اعتنائی عمومی روبرو شد و "نیروهای سیاسی آزادیخواه و استقلال طلب ایران" که تاکنون در ادبیات مجاهدین بخاطر عضویت نداشتن در شورای ملی مقاومت؛ وجود خارجی نداشتند؛ در "آزمون ظرفیت همبستگی" با مجاهدین مردود شدند و دو باره مثل سابق به "اضداد مقاومت" و به "پاسداران رژیم خمینی" تبدیل شدند!

در طیف گسترده جریانات جمهوریخواه، دمکرات، لیبرال، سوسیال دمکرات و غیره در خارج از کشور، تلاش های متنوعی در راسای شکل دادن به ائتلافات، در اشکال و با مضامین مختلفی صورت گرفته و می گیرند، از تلاش برای گسترش همکاری ها و اتحاد عمل های تک مضمونی و چند مضمونی گرفته تا تشکیل جبهه حکومتی جایگزین. در این مجموعه ناهمگن و ناهمگون، هم طرحی را می شود دید که با بی اهمیت جلوه دادن شکل حکومت، می خواهد راه ائتلاف با سلطنت طلبان را هم باز بگذارد؛ و هم طرحی را که ائتلاف استحاله طلبان اپوزیسیون خارج از کشور با اصلاح طلبان درون حکومت را دنبال می کند. در این میان، جریاناتی هم ضمن مرزبندی با اصلاح طلبان، سلطنت طلبان و مجاهدین خلق، بر جمهوریت و جدائی دین از دولت و نیز بر برخی از مبانی دمکراسی و آزادی ها تاکید می کنند.

همگرایی و میل به همکاری میان جریان‌های طرفدار آزادی‌های سیاسی و دموکراسی پدیده مثبتی است، اما اگر نتواند به همگرایی و همکاری طرفداران آزادی و دموکراسی در داخل کشور کمک کند، اگر به تعمیم‌گفتن دموکراتیک در جنبش توده‌ای داخل کشور و دموکراتیزه کردن جنبش معطوف به سرنگونی یاری نرساند، اگر هر جریانی خود را سرگرم ارائه پلاتفرم خود و دعوت دیگران برای اتحاد و جبهه درست کردن حول آن کند یا بر این باور باشد که از این طریق می‌تواند آلترناتیوی در برابر رژیم ایجاد کند، بی‌تردید جز به تعدد و تکثر پلاتفرم‌ها و تشدید پراکندگی‌ها کمکی نخواهد کرد. همکاری همه طرفداران آزادی و دموکراسی برای فراگیر کردن گفت‌وگو دموکراتیک در جنبش معطوف به سرنگونی در داخل کشور نیازی است مبرم و حیاتی، تا خود توده‌های مردم با آگاهی و اقدام مستقل خود سنگ‌های آزادی و دموکراسی را بر پا کنند، و ضمن پیکار برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی؛ راه نفوذ و پیشروی همه جریان‌های افکار استبدادی و ارتجاعی از نوع ولایتی و وراثتی و غیره را سر کنند.

کمونیست‌ها و نیروهای کارگری در این دوره بحران فروپاشی و بحران آلترناتیو طبعاً وظیفه دارند با احساس مسئولیت، از یکسو در تکلیف ثابت و استراتژیکشان که تلاش برای سازمانیابی، آگاهی و مداخله‌گری اردوی کار است سخت‌کوش‌تر و پیگیرتر عمل کنند و راه‌های همگرایی و همکاری میان خود برای موثر ساختن این تلاش را باز و هموار سازند؛ و از سوی دیگر با انرژی و ابتکار در پیکار برای آزادی و دموکراسی مداخله کنند، به پیوند جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان با این پیکار سیاسی مدد برسانند و به سمت دادن توده‌های کارگر، زحمتکش، تهیدستان؛ و توده‌های همسرنوشت با آنان برای فتح دموکراسی و پایه‌ریزی خود حکومتی توده‌ای یاری کنند. اما متأسفانه وضع در این عرصه دلگرم‌کننده نیست. همگرایی‌ها از محدوده اتحادهای فرقه‌ای فراتر نمی‌روند و نمی‌توانند به گردآوری نیرو در ایران و اتحاد طبقاتی کارگران کمکی بکنند؛ و برای مداخله موثر در پیکار برای آزادی و دموکراسی هم عموماً با کم‌کاری و در مواردی با اکراه یا با مخالفت ایدئولوژیک با دموکراسی مواجهیم.

سازمان‌ها با احساس خطر از تداوم خلاء موجود و تأخیر بیشتر در برآوردن نیازهای جنبش معطوف به سرنگونی و برای آن که این جنبش دچار سرنوشت شوم دیگری نشود، وظیفه خود می‌داند که در این مرحله حساس و سرنوشت‌ساز، به سهم خود بر تلاش برای برآوردن نیازهای آن، چه در سطح همکاری‌ها و اتحاد طبقاتی نیروهای کمونیست و کارگری، چه در سطح همکاری‌ها و اتحاد عمل‌ها برای آزادی و دموکراسی و چه در متن یک جنبش اجتماعی برای گفت‌وگو دموکراتیک و هر شکل موثر دیگری؛ بیفزاید.